یادداشت

حیات روی زمین از آب است عزیزش بداریم

ترانه یلدا
معمار و شهرساز

اینکه چرا تصمیم گرفتم امروز از آب و مصرف آب بنویسم، دلیلش شب عید بود. من یک زنم و می‌دانم مصرف آب در شب عید چقدر بالا می‌رود. به‌ویژه برای آنها که هنگام شست‌وشو هر چیزی را ۱۰ بار آب می‌کشند و کُر می‌دهند. باید خواهش کرد مواظب باشند و رحم کنند. کف سدها آبی نمانده!

حیات همه موجودات از آب است. همه می‌دانیم. از کودکی و در تمام طول عمرمان از آیات قرآن و از دهان بزرگان و مادربزرگ‌ها شنیده‌ایم و احترام گذاشته‌ایم و صرفه‌جویی کرده‌ایم. اما متأسفانه در شمال شهر تهران هر روز دیده‌ام با آب نوشیدنی لوله‌کشی پیاده‌رو و اتومبیل می‌شویند و برگ درخت جمع می‌کنند... . استخرها را پر می‌کنند، و از شرق تا غرب تهران برای خانه‌تکانی عید، صدها هزار لیتر آب گران‌بها مصرف می‌شود. ما بارها و بارها این حرف‌ها را شنیده‌ایم، اما با وجود تمام این نداها و هشدارها، همچنان آب را هدر می‌دهیم، چون به قول قدیمی‌ها بی‌آبی نکشیده‌ایم که عاشقی یادمان برود. دوستی یادش بود حدود یک سال پیش، محمد فاضلی صحبتی درباره آب در مشهد با یک متخصص داشت. می‌گفت وقتی صحبت آب را لیتری گفته یا حجیم‌تر، آن متخصص به او گفته: «درباره آب که صحبت می‌کنیم، لازم است برای کشورمان، قطره‌ای در نظر بگیریم. این‌قدر وضعیت آب خطیر است!». اما ما مردم اهمیت نمی‌دهیم.

یک کلیپ کوتاه کارتونی تهیه‌شده از سوی داناب -شرکت آب منطقه‌ای استان کردستان- دیدم که قشنگ بود و از اهمیت آب‌های زیرزمینی چنین می‌گفت: آب‌های زیرزمینی گران‌بهاترین آب‌ها هستند و تقریبا ۵۰ درصد جمعیت جهان از کلان‌شهرها تا روستاها، زندگی‌شان به آب‌های زیرزمینی وابسته است. این آب‌ها در اعماق خاک و لایه‌های سنگی ذخیره می‌شوند و با اینکه مهم‌ترین منبع آب ما هستند، داده‌های کافی و دقیق درباره‌شان موجود نیست و این کمبود اطلاعات همچنین باعث می‌شود نتوانیم آگاهانه رفتارمان با زمین را تنظیم کنیم. در دورانی که تغییرات اقلیمی موجب خشک‌سالی‌های بیشتر و شدیدتر شده، ما مرتب چاه‌های عمیق‌تر می‌زنیم تا بیشتر کشاورزی و دامداری کنیم و نگران آلودگی زمین و آب هم نیستیم. در کشور ما جلوی برداشت‌های بی‌اصول از چاه‌های عمیق، به‌ویژه چاه‌های غیرمجاز باید گرفته شود. سیستم‌های غرقابی هم غلط بوده است. به‌علاوه زباله‌های‌مان را در کوه‌ها و جنگل‌ها می‌ریزیم، که شیرابه‌شان زمین و زمان را آلوده می‌کند. بدترین فرونشست‌ها در جهان را ما در کشورمان داریم، به‌خاطر برداشت بی‌محابای آب‌های زیرزمینی که با خالی‌کردن لایه‌های آب باعث فرونشست زمین می‌شوند. آمار رسمی دولت می‌گوید: سالانه ۲۰۰ برابر نفت، آب زیرزمینی استخراج می‌کنیم. این برداشت‌ها عواقب خود را دارد. دوستانی دارم که سال‌هاست با آبیاری قطره‌ای درخت گردو و گیلاس کاشته‌اند. در تفت یزد باغ‌های زردآلو را پاس داشتیم و نگذاشتیم از وسطش خیابان رد کنند... اما اگرچه ما در فرهنگمان صرفه‌جویی در آب را داشته‌ایم، اما قدرتمندان و مهندسان ایشان، به‌ویژه در مکان‌یابی صنایع آب‌بر فولاد و پتروشیمی، اشتباهات جبران‌ناپذیری مرتکب شده‌اند. برای ایجاد تعادل و تراز بین بخش‌های مصرف‌کننده باید تأکید بیشتر بر اطلاع‌رسانی درباره آب‌های مصرفی و نیز آب مجازی کنیم.

همیشه دلایل متعددی برای مصرف غلط آب به طور آشکار و ضمنی، وجود داشته است: نخست آنکه آب همیشه ارزان بوده، بنابراین اگرچه در آموزش‌ها، تأکید روی روش‌های استفاده کم‌آب بوده، اما این بیشتر به صورت گزاره‌های پندآموز و اندرزگو بوده و نه حکم و قانون و رویه فنی جاافتاده راه‌گشا. اصولا در ساختارهای اصلی اجتماعی و در دل فرایندها و مکانیسم‌های کاری، اهمیت آب را پررنگ نکرده‌اند. پس، بحران‌های مصرف آب ما را به نقطه‌ای رسانده که جابه‌جایی از روستا به حاشیه کلان‌شهرها (۲۰ میلیون نفر) برای‌مان عادی شده است.

حال اگر از آب مجازی یا نهفته برای تولید انواع تولیدات کشاورزی و دامداری بگذریم -که در تخصص من نیست- از نشت آب در شاه‌لوله‌های توزیع آب لوله‌کشی شهری که نمی‌توانیم بگذریم. از لزوم تصفیه فاضلاب و بازیافت آن برای آبیاری گیاهان و باغچه که نمی‌توانیم بگذریم. روزی خواهد رسید که مجبور خواهیم شد آب شست‌وشوی رخت و سبزی را در سطل و تشت ریخته، به جای فلش تانک توالت از آب بازیافتی خانه استفاده کنیم. می‌شناسم کسانی را که بازکردن شیر دوش بیش از یک‌دقیقه‌و نیم برای استحمام را روا نمی‌دارند. آقایی تحصیل‌کرده آمریکا و مقیم زعفرانیه تهران هفته پیش به من و شوهرم گفت که در تشت حمام می‌گیرد و اصلا زیر دوش نمی‌رود و گیاه‌خوار است تا مصرف آب پایین بیاید. من آن محاسبات را هنوز توصیه نمی‌کنم، ولی می‌دانم «استفاده قطره‌ای» از آب در کشاورزی و در زندگی شخصی حیاتی است. مدیریت تبخیر آب‌های دریاچه‌ها و سدها هم ضروری است. قبلا همین‌جا برای‌تان نوشتم مردم بلوچستان برای یک گالن آب چگونه در ظل آفتاب کنار تانکر صف می‌بندند! همین بلوچ‌ها، و هند و پاکستانی‌ها هم از هوتک‌ها یا گودال‌های بزرگی برای استحصال آب باران یا رودهای موسمی استفاده می‌کنند. بله، خوب است که آدم‌ها دچار عذاب وجدان بشوند! و شلنگ را اصلا برای حیاط و ماشین دست‌شان هم نگیرند! استحصال و جمع‌آوری آب باران و استفاده از آن را یاد بگیرند تا دست‌کم برای آبیاری فضاهای سبز از آن استفاده کنند. البته این کارها به‌سادگی انجام نمی‌شود و تغییرات عمرانی در زمینه شهر را لازم دارد، ولی بالاخره یک روزی باید شروع کرد. خلاصه اینکه ما باید در سطح کل جامعه رازهای این منابع عظیم آب‌های سطحی و زیرزمینی را به طریق علمی بشناسیم. و همه‌مان به مصرف پایدار این آب‌ها فکر کنیم. ما با مدیریت صحیح می‌توانیم به مصرف پایدار این آب‌ها مسلط شویم و اطمینان حاصل کنیم که آب‌های زیرزمینی برای نسل‌های آینده باقی خواهند ماند.

سازمان آگهی‌های روزنامه شرق
۸۶۰۳۶۱۱۹
WWW.SHARGHDAILY.IR

ارتباط با روزنامه شرق
T.ME/ALOSHARGH
WWW.SHARGHDAILY.IR

عکس: سهند تاکی، شرق

روایتی از پیاده‌روی در بازار

جمهوری جنب شانزلیزه

حمیدرضا عظیمی

تاکسی خیابان جمهوری را پیش می‌رود و آقای راننده آهنگی از فرهاد مهراد را روی دور تکرار گذاشته است: «بوی عیدی، بوی توپ، بوی کاغذ رنگی/ بوی تند ماهی دودی وسط سفره نو/ بوی یاس جانماز ترمه مادربزرگ / با اینا زمستونو سر می‌کنم/ با اینا خستگیمو در می‌کنم...».

ترافیک مثل همیشه است. کمی شلوغ‌تر اما انگار خبری از هیاهوی سال‌های پیش که هیچ، هیاهوی عید همین پارسال هم در خیابان دیده نمی‌شود. راننده توی آینه نگاهم می‌کند و انگار که خواسته باشد چیزی بگوید اما موقعیتش را پیدا نکرده، حرفش را قورت می‌دهد و در افق خیابان محو می‌شود. به گمانم دور دوم بوی عیدی فرهاد است. به «شادی شکستن قلک پول/ وحشت کم‌شدن سکه عیدی از شمردن زیاد/ بوی اسکناس تانخورده لای کتاب/ با اینا زمستونو سر می‌کنم/ با اینا خستگیمو در می‌کنم...» به اینجا که می‌رسد، گویی حرف قورت‌داده‌اش دوباره سر زبان می‌آید و با آهی از ته دل می‌گوید: «ای بابا! باید اسکناسی باشه که بوشو بشنویم یا نه. آقا فرهاد هم دلش خیلی خوش بوده. هه! اسکناس تانخورده؟ مگر خوابشو ببینیم...»

یک آن مسئول متعهد درونم خودش را نشان می‌دهد و از باب نصیحت به آقای راننده می‌گوید: «نه آقا این‌طور هم که شما می‌گی نیست! نمی‌گم وضع خیلی خوبه اما مردم ما عادت کردن همیشه غر بزنن و...».

نگاهی تند به چهره‌ام انداخت و به گمانم خیلی احترام گذاشت که فحش نداد و گفت: مرد حسابی مگر توی جامعه زندگی نمی‌کنی؟ مگر وضعیت رو نمی‌بینی؟ همین بازار رو نگاه کن. چرا راه دور بریم، پارسال همین موقع اینجا جای سوزن‌انداختن نبود الان ببین».

ترافیک روان است

تا حالا چندباری هست که شب‌های عید یا نزدیک به آن، از بازار نوشته‌ام. مطابق یک عادت قدیمی در بخشی از آن قدم زده‌ام و از دیده‌ها و شنیده‌هایی نوشته‌ام که در کف خیابان و در مراودات عادی می‌گذرد و دست‌فروش‌ها همیشه پای ثابت این نوشته‌ها بوده‌اند. به نظر خیابان نسبت به سال‌های قبل خلوت‌تر است و ترافیک روان‌تر.

پارسال این بخش با این جمله شروع شد که دست‌فروش‌ها «حبیبِ» بی‌سقف خداوند هستند. آخر می‌گویند «کاسب حبیبِ خداست» و این بندگان خدا که مجبورند به جای مغازه و دکان، بساط‌شان را کنار خیابان پهن کنند، هم کاسب‌اند و هم سقفی بالای سر ندارند. تازه وقتی کنار خیابان می‌نشینند و بساط‌شان را پهن می‌کنند، اگر کمی جلوی دید مغازه‌ای را بگیرند و به اصطلاح کمی هم مزاحم آمدوشد باشند، با برخوردهای تند مواجه می‌شوند. حالا اگر این وسط هوا که سرد شود و قرار باشد آتشی کنار خیابان روشن کنی که واویلاست.

امسال هم همان است. وضع دست‌فروش‌ها هیچ تغییری نکرده و سقفی روی سرشان کشیده نشده است. تازه انگار به جمعیت‌شان هم اضافه شده است و هر طرف شهر که بروید ،تعداد زیادی از آنها را می‌بینید که گویی چاره‌ای جز پهن‌کردن بساط در خیابان برایشان باقی نمانده است. نه اینکه کار بدی باشد اما چه کسی است که ترجیح ندهد به جای پهن‌کردن بساط کنار خیابانی که نه سرمایش معلوم است و نه گرمایش، یک دربند مغازه نداشته باشد. اما شاید باورتان نشود در میان دست‌فروش‌های شب عید مغازه‌دار هم پیدا می‌شود. اصغر آقا یکی از اینهاست. خودش را اصغر معرفی می‌کند نمی‌دانم چقدر درست می‌گوید اما خیلی دوست ندارد نام و نشانی از او باشد یا عکسی! می‌گوید: راستش من خودم مغازه دارم. الان هم که می‌بینی اینجا هستم، چک دارم، باید پول نقد به حساب بریزم تا چکم پاس شود. اصغر سر درد دلش باز می‌شود و آنچه توی دلش مانده را روی دایره می‌ریزد: امسال سال خوبی نبود. این یکی، دو ماه که خیلی اذیت شدیم. دلار که بالا رفت راستش کار ما هم قفل شد. به نظرم کار همه در بازار قفل شد چون کسی حاضر نبود جنس بفروشد. همه منتظر بودند تا بازار به یک ثباتی برسد، بعد کار را شروع کنند چون این‌طور جاها اصلا معلوم نمی‌کند که چه می‌شود. دلار بالا و بالا می‌رود و به تبع آن همه اجناس گران می‌شوند، بعد یکهو اگر ۲۰ هزار تومان ارزان شد، چه خاکی به سرمان بریزیم.

اصغر آقا انگار که حرف نامربوطی زده باشد، خنده‌اش می‌گیرد و ادامه می‌دهد: به نظر خودم البته این حرف ساده‌لوحانه است. تا حالا در این مملکت چه چیزی ارزان شده که این دومی باشد؟ بعد دوباره خودش جواب خودش را می‌دهد که: البته یک بار این‌طور شد. نمی‌دانم شما یادت هست یا نه، سنت قد نمی‌دهد من هم چند شب پیش یک کلیپ در اینستاگرام دیدم که می‌گفت یک قطعه‌ای در بهشت‌زهرا هست که مربوط به آنهایی است که در قطع‌نامه ۵۹۸ جان خودشان را از دست دادند. بعد قیافه‌ای شبیه تحلیلگرهای تلویزیون به خودش می‌گیرد و چشم‌هایش را هم کمی ریز می‌کند و می‌گوید: قطع‌نامه که تصویب شد، یکهو دلار ارزان شد و بازار در شوک فرورفت. خیلی‌ها که ضررهای زیادی کردند، سکته کردند و تعداد آدم‌هایی که مردند به قدری زیاد بود که یک قطعه به همین نام در بهشت‌زهرا هست. حتی دیدم در یکی از همین کلیپ‌ها می‌گفت تعدادی خودکشی کرده‌اند. نمی‌دانم چند تا اما انگار تعدادشان کم نبوده است. اصغر آقا می‌گفت: درست است در این کشور چیزی ارزان نمی‌شود و دست‌کم ما در خاطراتمان چنین چیزی نداریم اما یکهو دیدی اینها با آمریکا ساخت و پاخت کردند و دلار ارزان شد و همان اتفاق افتاد، بعد نصف این بازار بدبخت می‌شوند.

اینکه تحلیل‌های اصغر آقا از کجا می‌آید مهم نیست اما شاید باور نکنید که ضریب نفوذ فضای مجازی به قدری شده که حتی وقتی موضوعی کاملا غلط در آن منتشر می‌شود و مردم می‌بینند، دیگر اصلا نمی‌شود ذهن آنها را تغییر داد. صحبت‌های اصغر آقا هم از این دست است و حتی اگر قرار باشد آماری درست به او بدهید بعید است بپذیرد.

طول و عرض کوچک بازار

خیابان لبافی‌نژاد شلوغ است؛ مثل تمام شب عیدها. مثل تمام سال‌هایی که شب عیدی بوده و این خیابان هم بوده و محلی برای بساط دست‌فروش‌ها ایجاد کرده است. اما خود اهالی این خیابان به‌وضوح می‌گویند که خیابان نسبت به سال‌های قبل خلوت‌تر شده است. «علی» یکی از این دست‌فروش‌هاست که قیافه‌ام را از روی ترددها در این خیابان به‌خوبی می‌شناسد. خوش‌وبشی می‌کنیم و از اوضاع بازار می‌گوید: بازار تعریفی ندارد. نگاه به این رفت و آمدها نکن. تازه این رفت‌وآمدهایی که می‌بینی خودش نسبت به سال قبل خیلی خلوت‌تر است. من حداقل پنج سال است در همین راسته ولی‌عصر بساط دارم. این را کسی به شما می‌گوید که وجب به وجب این خیابان را می‌شناسد. طول و عرضش را می‌داند و چشم بسته می‌گوید الان چند نفر در خیابان تردد دارند. این را من به شما می‌گویم که امسال بازار نسبت به قبل خلوت‌تر است، اما همین میزان شلوغی را هم نباید جدی بگیرید. باورکن من به چشم خودم دیده‌ام پنج نفر به بازار می‌آیند و وقتی می‌روند فقط دو تا زیرپوش خریده‌اند. قبلا این‌طور نبود. دو نفر می‌آمدند بازار، کل خیابان را جارو می‌کردند و با خود می‌بردند. اغراق‌های علی خیلی شیرین است خودش هم متوجه این موضوع هست و می‌گوید: ببینید، اینکه حالا می‌گویم کل بازار را جارو می‌کردند شما خیلی به آن توجه نکن، مغز مطلب را بگیر. منظورم این است که الان یک خانواده به بازار می‌آیند و چیزی نمی‌خرند اما سال‌های پیش‌تر، که البته هر سال بدتر از سال قبل بوده، وقتی مردم به بازار می‌آمدند کلی خرید می‌کردند. مردم هم حق دارند. من خودم را جای آنها می‌گذارم. همین الان حتی اگر پول هم داشته باشم برای روزهای آینده نگه می‌دارم. خرج نمی‌کنم که. نمی‌آیم با آن پول دو تا شلوار بخرم. همین شلواری که دارم را می‌پوشم و پولم را هم نگه می‌دارم تا ببینم بعدا چه اتفاقی می‌افتد و باید چه خاکی توی سرمان بریزیم با این وضع. مردم هم حق دارند.

گویا این وضع ربطی به پایتخت ندارد. گزارش‌ها همه حاکی از یخ‌زدگی بازار شب عید در سراسر کشور است. «خرید برای مردم دشوار شده است. قیمت‌ها بالا رفته‌اند و فروشندگان اعتقاد دارند که آخرین حلقه، چرخه بازار محسوب می‌شوند و گرانی به آنها ربطی ندارد، بلکه آنان نیز جنس را گران می‌خرند که مجبور هستند گران هم بفروشند. تب‌وتاب بازار اما مانند سال‌های قبل نیست.

بیشترین رکود و سرما در بازار شب عید امسال استان سمنان دیده می‌شود حتی یک هفته به عید هنوز گاری‌هایی که بر رویشان سبزه و ماهی گلی می‌فروختند، پیدایشان نشده است».

یکی از خبرگزاری‌ها هم نوشته بود: «یکی از شهروندان استان سمنان با بیان اینکه واقعا قیمت‌ها به‌گونه‌ای است که نمی‌توانیم چیزی بخریم به خبرنگار مهر، می‌گوید: کارگر شرکت پیمانکاری شهرداری شاهرود هستم. هنوز عیدی به ما نداده‌اند. اضافه‌کارها هم که وضعیت نابسامانی دارد. آن‌قدر خردخرد بعضی‌هایش را دادند و بعضی‌هایشان را هم اصلا ندادند که نفهمیدیم چطور خرج شد. حقوق هم که آن‌قدر کافی نیست که بتوانیم خرید کنیم. در نتیجه باید چه کنیم؟».

«ابوالفضل» می‌گوید شرایط کاری به اندازه کافی سخت است. اگر صحبتی هم کنیم تهدید به تعدیل می‌شویم، اگر صحبتی هم نکنیم از سوی خانواده تحت فشار قرار می‌گیریم، چون مدام نیاز به پول دارند، لباس می‌خواهند و میوه می‌خواهند. او گفت: آن‌قدر گرانی است که امروز من با یک فرزند کوچک، دیگر نمی‌دانم باید چه کنم. سال قبل فقط برای بچه خرید کردیم و امسال هم به نظر می‌رسد باید همین کار را کنیم. شاید اگر من و همسرم بودیم می‌گفتیم میوه را نمی‌خوریم، برنج را کمتر می‌خوریم، به‌جای گوشت سویا می‌خوریم، مرغ نمی‌خریم، ولی مگر می‌توانی برای بچه نخری؟ مجبور هستی از هر جایی پولی دربیاوری تا برای بچه خرید کنی. خودت شاید نخوری، اما دیگر بچه که نمی‌تواند نخورد. این شرایط امروز در اوج گرانی و تورم و کاهش قدرت خرید است که شاهدش هستیم.

اولویت‌های تغییریافته

سوی دیگر بازار مشتریان هستند. «زهره» یکی از خریداران است که به پاساژ شانزلیزه آمده است. او می‌گفت: قیمت‌ها گران است. من به عنوان کسی که به طور معمول همیشه ملزوماتم را از بازار خرید می‌کنم و جزء کسانی هستم که پوشاک زیاد می‌خرم، دیگر توان خرید ندارم. هر روز به بازار می‌آیم تا شاید در میان انبوه کالاهای موجود چیزی را انتخاب کنم که قیمتش با درآمد من هم‌خوان باشد، اما واقعیت این است که چنین کالایی به‌سختی گیر می‌آید. یعنی کالایی که هم کیفیت خوبی داشته باشد هم ترکیب زیبایی و هم قیمت مناسبی دیگر سخت پیدا می‌شود و اگر دقیق‌تر بگویم، اصلا پیدا نمی‌شود. به همین دلیل من به عنوان یک خریدار مجبورم دست به انتخاب بزنم و اولویت‌بندی کنم. حتما تعداد کالاهایی که سال ۱۴۰۳ خریده‌ام بسیار کمتر از کالاهایی است که در سال ۱۴۰۲ خریده‌ام؛ زیرا درآمدم ضمن کم‌شدن، اولویت‌بندی هم شده است. اگر شما می‌بینید فروشندگان از اوضاع بازار خیلی راضی نیستند، دلیلش این است که در جیب منِ مشتری پول به قدر کافی باقی نمی‌ماند که صرف امورِ غیرضروری کنم. مردم الان اولویت‌شان این است اول اجاره خانه‌شان را بدهند، بعد خوراک مناسب‌تری داشته باشند و اگر چیزی از درآمدشان باقی ماند، به روز دیگر اختصاص بدهند.

پیاده‌روی انگار تمام است. مثل بازی می‌ماند آنجا که می‌نویسد «Game Over». بازار تتمه کار را جمع کرده و دست‌فروش‌ها هرکدام بساط‌شان را جمع می‌کنند و به سوی خانه می‌روند. آنچه باقی می‌ماند، خیابانی پر از زباله‌های بازار است که پاکبان‌ها باید بیایند و تمیز کنند. سوار تاکسی می‌شوم و در این فکر که دفعه دیگر کی بخت یار می‌شود که به بازار بیایم، در خیابان محو می‌شوم. راننده قطعه‌ای از فرهاد مهراد را روی دور تکرار گذاشته است: «... فکر قاشق‌زدن یه دختر چادر سیاه/ شوق یک خیز بلند از روی بته‌های نور/ برق کفش جفت‌شده تو گنجه‌ها/ با اینا زمستونو سر می‌کنم/ با اینا خستگیمو در می‌کنم / عشق یک ستاره ساختن با دولک/ ترس ناتموم‌گذاشتن جریمه‌های عید مدرسه/ بوی گل محمدی که خشک‌شده لای کتاب/ با اینا زمستونو سر می‌کنم/ با اینا خستگیمو در می‌کنم/ بوی باغچه، بوی حوض، عطر خوب نذری/ شب جمعه پی فانوس توی کوچه گم‌شدن/ توی جوی لاجوردی هوس یه آبتنی/ با اینا زمستونو سر می‌کنم / با اینا خستگیمو در می‌کنم».

روزنه

جز وحشتم نیفزود

زهره قلیچی

چهارشنبه‌سوری دیگر وحشتناک شده است. از همین حالا که تا آن زمان شش روز فاصله است، تن و بدن همه‌مان می‌لرزد که معلوم نیست تا آن روز چه اتفاقی خواهد افتاد. همین حالا صدای گاه‌وبیگاه انفجار در کوچه و خیابان آدم را کلافه می‌کند. هفته آینده شبی خواهیم داشت پر از وحشت و دلهره که تصاویر سال قبل هنوز در ذهنمان نقش بسته است. شبی با صداهای انفجارهای پیاپی و مهیب که معلوم نیست اول بار چطور و چگونه سر از خیابان‌های این مُلک در آورد. شبی با تشریفاتی خاص که اگر به تاریخ این مرزوبوم مراجعه کنیم، یا نه، اگر حتی زحمت زیادی هم نکشیم و به خاطرات، دیده‌ها و شنیده‌های بزرگ‌ترها رجوع کنیم، اساسا طور دیگر بوده و تا همین یکی، دو دهه پیش که تاریخ خیلی دوری هم نیست، خبری از آنچه امروز در جریان است نبود و اوضاع در هر تومان، ده شاهی فرق در معامله داشت. به هر روی آداب‌ورسوم چهارشنبه‌سوری در ایران آن‌طورکه در خاطرات بزرگ‌ترها یا در صفحات کتاب‌ها نقش بسته شبیه افسانه است و وقتی آن را مطالعه و با آنچه امروز در جریان است مقایسه می‌کنید، حیران می‌مانید که آنچه امروز در جریان است از کجا آمده و چطور با این‌همه خسارت در چند سال اخیر، روی سر فرهنگ این جامعه هوار شده است؟

تمام آنچه گفته شد جای خود، اما ای کاش موضوعات مربوط به چهارشنبه‌سوری فقط در حد چند انفجار بود و فقط متعلق به یک شب، اما وقتی با آمار و اطلاعات مواجه می‌شوید اوضاع کمی فرق می‌کند. مطابق آنچه منتظر شده است، در سال ۱۴۰۲ تعداد جان‌باختگان به ۱۷ مورد فوتی رسید و شمار افراد دچار قطع عضو به ۳۰۵ نفر افزایش پیدا کرد. آسیب به چشم با هزارو ۹۵۰ مورد و انواع سوختگی‌ها با هزارو ۶۴۱ مورد، شایع‌ترین صدمات ناشی از حوادث چهارشنبه‌سوری آن سال بودند.

چند روز پیش هم سخنگوی اورژانس کشور درباره این موضوع حرف زد و با اعلام اینکه تهران رکورددار بیشترین مصدومان ناشی از حوادث چهارشنبه‌سوری است، گفت: پس از پایتخت، آذربایجان شرقی، خراسان رضوی و اصفهان بیشترین آمار تلفات ناشی از حوادث مرتبط با چهارشنبه آخر سال را به خود اختصاص داده‌اند.

بابک یکتاپرست با اعلام موارد بالا افزود: براساس آمارها، از ابتدای اسفندماه جاری تا امروز (پایان ۱۹ اسفند) در مجموع ۱۸۶ نفر بر اثر انفجار مواد محترقه و حوادث مرتبط با چهارشنبه‌سوری در سطح کشور مصدوم شده‌اند. همچنین در این مدت سه نفر به دلیل شدت صدمات وارده، جان خود را از دست داده‌اند. به گفته او، از مجموع مصدومان این حوادث ۱۷۵ نفر به بیمارستان منتقل شدند که ۳۰ نفر به دلیل صدمات و جراحت‌های وارده، بستری شده‌اند. آن‌طورکه در روایات و تاریخ گذشته آمده، چهارشنبه‌سوری در اصل یک جشن ایرانی است که در آخرین سه‌شنبه‌شب سال، یعنی شب قبل از چهارشنبه آخر سال در اسفند برگزار می‌شود. این آیین به عنوان آغاز جشن‌های نوروزی شناخته می‌شود و به نوعی برای خداحافظی با سال گذشته و استقبال از سال جدید است. در شب چهارشنبه‌سوری مردم با پریدن از روی آتش و خواندن اشعار مخصوص، برای از بین بردن بیماری‌ها و بدشانسی‌ها و جذب انرژی مثبت تلاش می‌کنند. تشریفات مرسوم چهارشنبه‌سوری بسته به منطقه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم تفاوت‌هایی داشته است، اما دوری از شر، جمع‌شدن و شادی، از مشترکات تمام بازی‌ها و رسوم چنین شبی بوده و کافی است موضوعات این روزها را با آنچه درگذشته بوده، مقایسه کنید تا بتوان تأکید کرد این شب دیگر از چارچوب خودش خارج شده است و چیزی جز وحشت برای مردم به ارمغان نمی‌آورد.